

سید مهدی غنی

# من و تو مانشدیم

رحمت تلقی کنیم می توانیم در تعامل سازنده با یکدیگر، ضعف ها و کاستی هایمان را شناخته و برطرف نماییم.

بر سبشی که حمید مصدق در آن سال های دور پرسید موضوع بحث ماست: چه کسی می خواهد، من و تو مانشویم، خانه اش ویران باد. خصومت وقتی پیش می آید که بدبینی و کینه با اختلاف همراه شود. در این نوشتار یکی از عواملی که می کوشید اختلافات را به کشمکش تبدیل کند بررسی می شود؛ عاملی که در این سال ها کمتر مورد توجه بوده است. این عامل نقش همان استبداد یا دشمن بیرونی در تشدید این تضادهای درونی است.

## سیر فرآیندها تضادها

پیش از انقلاب در دوران مبارزه علیه استبداد حاکم، همه نیروهای سیاسی دست کم به خاطر دشمن مشترک نوعی احساس نزدیکی و اشتراک داشتند. وجوه تمایز و اختلافات فیما بین چندان پررنگ نمی شد، اما در دورانی اختلافات ایدئولوژیک اهمیت یافت و در این دوره ابتدا تضاد مذهبی ها با مارکسیست ها کلید خورد. جنبش به دو بخش مذهبی و غیر مذهبی تقسیم شد و بعد جنبش مذهبی نیز دوپاره شد. تضاد میان مجاهدین خلیق و دیگر نیروهای سیاسی مذهبی عمدتاً حول رهبری امام خمینی شکل گرفت. سپس در میان نیروهای سیاسی مذهبی، طرفداران مصدق و مخالفان او کشمکش آغاز کردند. در مرحله بعد اختلاف میان مدافعان آیت الله منتظری و سایر نیروهای خط امام نمایان شد. تضاد دولت موسوی با طرفداران اقتصاد بازار، تضاد مسیحیان و

اقتصادی، فرهنگی و... دارد که باید در هر حوزه به دقت شناسایی شود. اما نفس اختلاف فکری و سیاسی امری طبیعی است و نه تنها دلیل کافی برای درگیری و خصومت است، بلکه این امر می تواند زمینه ای برای رشد و ارتقای طرفین باشد. اگر اختلاف را بپذیریم و آن را

ماجرای سال ۵۴ تنها تغییر عقیده نبود، بلکه مصادره یک سازمان مذهبی که با فدا کردن جان و مال افراد معتقد به آن شکل گرفته بود و کشتن اعضای مذهبی آن، کاری غیر انسانی و ظالمانه بود. کسانی که تغییر عقیده داده بودند اگر بدون دست زدن به این جنایات کناره گرفته و برای خود روابط دیگری برمی گزیدند مسئله در حد اختلاف فکری و فلسفی باقی می ماند، اما آنها مسائل اعتقادی را با گرایش های سیاسی، ویژگی های ناپسند و کینه های فردی پیوند زدند

همه جنبش های مردمی ما در یکصد سال اخیر در مرحله اول که غلبه بر خصم بوده پیروز بوده اند، اما در مرحله پس از پیروزی با مشکل روبرو شده ایم. اگر بخواهیم سیری را که پس از انقلاب اسلامی ایران بر جامعه ما تحمیل شد در یک جمله خلاصه کنیم شاید این جمله مرحوم شریعتی بهترین گزاره باشد که: «آنها افتادند به جان ما و ما افتادیم به جان هم.»

آنچه دشمنان بیرونی بر سرمان آورده اند کم نبوده است؛ نمونه بارزش جنگ تحمیلی هشت ساله بود. اما کشمکش های درونی، تفرقه ها و برادر کشی ها نیز هزینه سنگینی بجا گذاشت که اگر از ضربه دشمن بیشتر نباشد کمتر نیست. این تنش ها و برادر کشی ها روند طبیعی جامعه پس از انقلاب را مخدوش کرد و مسیری ناخواسته بر کشور تحمیل کرد. اما آن کشمکش ها هنوز هم پایان نیافته و گهگاه به صورت های گوناگون از پرده برون می افتد، ولی درباره ریشه ها و عوامل آن کمتر سخن گفته شده است. آنچه در این باره گفته شده بیشتر ادامه همان کشمکش ها و تنازعات است. هر طرف، دیگری را عامل و شروع کننده این تنازع و برادر کشی می داند و طرف دیگر نیز توب را به زمین حریف انداخته و خود را بیگناه معرفی کرده است. اکنون پس از گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب جادار دین مسائل قدری ریشه یابی و آسیب شناسی شود و برای نسلی که اکنون می خواهد آینده خود را رقم زند تجربیات ملی گذشته در دسترس باشد. به جان هم افتادن نیروهایی که در دوران مبارزه با استبداد در یک جبهه مشترک بودند ریشه های فکری، سیاسی، اخلاقی، روانی،

مسلمانان، تضاد اهل سنت و اهل شیعه، تضاد اهل تصوف با روحانیت شیعه، تضاد میان متفکران شیعی با روحانیت، اشکال دیگر تفرقه در جامعه اسلامی پس از انقلاب بوده است. باز خوانی این روند را از گذشته‌های دور تر آغاز می‌کنیم.

### پیش از پیروزی

سرکوب اعتراض ۱۵ خرداد ۴۲، دستگیری و تبعید آیت‌الله خمینی در پی انتقاد به یک لایحه در سال ۴۳ و محاکمه سران نهضت آزادی، نیروهای جوان مبارز را به این نتیجه رساند که به شیوه جدیدی باید مبارزه کرد. آنها دریافتند که برای دفاع در برابر دستگاه پلیسی حاکم باید پیچیده‌تر، منظم‌تر و حساب‌شده‌تر عمل کنند. از این پس مبارزات وارد فاز مخفی، تشکیلاتی و نظامی شد.

روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی سازمان‌های مختلفی درست کردند و روز به روز مبارزات اوج بیشتری گرفت. این سازمان‌ها یکی پس از دیگری توسط پلیس سیاسی و امنیتی شناسایی شده و دستگیر و سرکوب می‌شد، اما همچنان با رفتن یکی، دیگری جایش را می‌گرفت. ساواک هم با رشد این مبارزات بر شدت خشونت، شکنجه‌ها و قدرت تشکیلاتی‌اش افزود. در دهه پنجاه در تهران - که بسیار کوچکتر از اکنون بود - پیش از هفتاد تیم گشتی ساواک شبانه‌روز در خیابان‌ها و محلات می‌چرخیدند و مراقب رفتار مردم بودند. هر فرد مشکوکی را یا بی‌درنگ دستگیر می‌کردند یا تحت تعقیب قرار می‌دادند. در آن سو هم روحانی، دانشجو، روشنفکر، چریک و همه اقشار به‌طور غیررسمی جبهه متحدی علیه شاه تشکیل داده بودند. هر چه فشار، شکنجه و اختناق بیشتر می‌شد، مبارزات نیز سازمان‌یافته‌تر می‌شد.

توانایی مبارزان به جایی رسید که در سال ۵۳ و ۵۴ کسی که دستگیر می‌شد تنها کافی بود ۴ ساعت شکنجه را تحمل کند، هم‌زمان او در بیرون طی این مدت از بازداشت او آگاه شده و همه سرنخ‌های مربوط به او را از میان می‌بردند و دیگر ساواک از طریق فرد بازداشت شده قادر به ردیابی دیگران نبود. مبارزان بی‌سیم‌های ساواک را کنترل می‌کردند. زمانی که بازجوهای ساواک به وسیله بی‌سیم

دستور تعقیب یا بازداشت مبارزی را به مأموران صادر می‌کردند، هم‌زمان مبارزان از ماجرا آگاه شده و برای خنثی کردن اقدامات ساواک تلاش می‌کردند. در آن زمان سازمان مجاهدین به درون سفارت امریکانیز نفوذ کرده بود. مترجم کاردار سفارت از اعضای سازمان بود. آنها شناسایی‌های بسیار زیادی از مأموران ساواک و مستشاران امریکایی به دست آورده بودند.

پس از سال ۱۳۵۰ رژیم برای جلوگیری از مبارزات چریکی، سازمان متمرکزی ایجاد کرد با عنوان کمیته مشترک ضد خرابکاری که همه نیروهای نظامی و امنیتی تحت رهبری ساواک در این کمیته در خدمت مبارزه با چریک‌ها درآمدند، حتی وزارتخانه‌ها و سایر نهاد‌های حاکم همه موظف به تبعیت از کمیته مشترک بودند. این کمیته قرار بود امنیت مقامات رژیم را هم تأمین کند. سال ۵۴ ریاست اداری این کمیته با یک مقام نظامی به نام سرتیپ رضازندی پور بود. با این اوصاف در فروردین ۱۳۵۴ ریاست کمیته مشترک که خود مسئولیت برقراری امنیت کشور و مقامات را به عهده داشت ترور شد و عاملان فرار کردند. این عملیات گرچه از نگاه برخی مبارزان از نظر انتخاب شخص زندی پور که از عناصر معتدل تر کمیته بود قابل نقد بود، اما از جهتی دیگر برای ساواک بسیار سنگین بود. این عملیات نشان داد که ساواک گذشته از اینکه در تأمین امنیت کشور ناموفق بوده، بلکه عناصر خودش نیز امنیت جانی ندارند. چندی بعد دو مستشار امریکایی به نام‌های سرهنگ شیرز و سرهنگ ترنر ترور

نفس اختلاف فکری و سیاسی امری طبیعی است و نه تنها دلیل کافی برای درگیری و خصومت است، بلکه این امر می‌تواند زمینه‌ای برای رشد و ارتقای طرفین باشد. اگر اختلاف را بپذیریم و آن را رحمت تلقی کنیم می‌توانیم در تعامل سازنده با یکدیگر، ضعف‌ها و کاستی‌هایمان را شناخته و برطرف نماییم

شدند و کیف حاوی اسناد آنها به دست مبارزان افتاد. رژیم شاه از سوی امریکایی‌ها متهم به ناکارآمدی شده و در عمل نیز بارشد مبارزات رویه رو بود. برای مقابله با این موج فرابنده، تنها راهی که می‌شناختند این بود که شدت خشونت را افزایش دهند. اوج استیصال ساواک در شیوه مقابله با ترور زندی پور نمایان شد.

آنها وقتی دیدند دستشان به مبارزان نمی‌رسد به فکر انتقام گرفتن از زندانیان افتادند. به تلافی ترور زندی پور ۹ نفر از مبارزان با سابقه را که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند از زندان خارج کرده و به‌طور ناجوانمردانه‌ای در تپه‌های اوین به گلوله بستند. در روزنامه‌ها اعلام کردند آنها در حال فرار از زندان بوده‌اند که کشته شدند، اما بازجوها به برخی زندانیان گفتند که اگر ترور کنید ما در زندان تلافی می‌کنیم. در همین سال آنها میزان محکومیت را به شدت بالا بردند، به طوری که عضویت ساده در سازمان‌های مبارز که پیشتر سه تا ده سال محکومیت داشت به حکم ابد افزایش یافت. شکنجه‌ها شدت یافت و فشار بر زندانیان نیز شدت گرفت.

### ضربه از درون

در سال ۵۴ اتفاقی افتاد که روند مسائل به کلی تغییر کرد. سازمانی که در برابر شکنجه‌ها و دستگیری‌های جمعی و فردی، اعدام‌ها و درگیری‌های خیابانی و تور فراگیر پلیسی - امنیتی دوام آورده و گسترش یافته بود، از درون دچار تلاشی و بحران شد. این خبر مثل بمب در افکار و دل‌های مبارزان، انفجاری ایجاد کرد. بهار ۵۴ در حقیقت برای جنبش مسلحانه پاییز بود. خلیل فقیه دزفولی از اعضای سازمان مجاهدین در خرداد این سال دستگیر شد. او از اختلافات ایدئولوژیک و برادر کشی درون سازمان پرده برداشت. ساواک متوجه شد اعضای سازمان به تصفیه‌های فیزیکی علیه یکدیگر مبادرت کرده‌اند. فقیه دزفولی چندی بعد در یک برنامه تلویزیونی خلاصه‌ای از اختلافات درون این سازمان را برای افکار عمومی آشکار کرد.

با دستگیری وحید افراخته، محسن خاموشی و دیگران ماجرا روشن‌تر شد. مشخص شد که این افراد تغییر ایدئولوژی داده و مارکیست

شده‌اند و مهمتر این که به کشتن و ترور عناصری که مسلمان مانده بودند دست زده‌اند. این خبر برای بسیاری از کسانی که به شکل‌های مختلف به این سازمان کمک کرده بودند و اکنون به همان دلیل زندان می‌کشیدند سخت ناگوار بود. باورش برای بسیاری افراد غیر منتظره و سخت بود، اما این فاجعه حقیقت داشت.

سازمانی که ساواک را به عجز آورده بود و توانسته بود پشتیبانی بسیاری روحانیان مبارز و بازاری‌ها را به دلیل صبغه مذهبی و مبارزاتی‌اش به دست آورد، اکنون کارش به برادر کشی کشیده و سرساز مار کسیم در آورده بود. تأثیر این فاجعه بر توده‌های مذهبی و نیروهای مبارز و شدت یافتن اختلافات فکری و عقیدتی در میان آنها خود داستان مهمی دارد که در جای دیگر به آن باید پرداخت.

اما این واقعه تنها مبارزان را تحت تأثیر قرار نداد، بلکه ساواک نیز از آن درس‌های زیادی برای پیشبرد کار خود آموخت. نظریه پردازهای ساواک دیدند هزاران شلاق که بر تن مبارزان زدند ثمری جز از دیاد و گسترش مقاومت نداشت، اما یک اختلاف فکری باعث شده تنها یک سازمان چریکی دچار فروپاشی شود، بلکه بسیاری افراد مقاوم و مبارز نیز به انفعال، تردید و سرگردانی دچار شوند.

پیش از این نیز کسانی در ساواک بودند که تشدید تضادهای میان روشنفکران و مبارزان را مؤثرتر از خشونت می‌دانستند و تز «تفرقه بینداز و حکومت کن» را باور داشتند، ولی عملاً کاری از پیش نبرده و مدافعان خشونت یکه تاز میدان بودند، اما با اتفاق اخیر ماجرا تغییر کرد. ساواک در بهره‌برداری از مسئله تغییر ایدئولوژی و تشدید اختلافات فکری و عقیدتی سخت فعال شد.

### تشدید اختلافات در زندان‌ها

پیش از آن کم نبودند کسانی که از مسلمانی دست برداشته و به سمت مار کسیم گرایش پیدا کرده بودند. رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق چون پرویز پویان، احمدزاده‌ها و... خود از خانواده‌های مذهبی و مسلمان برخاسته بودند، اما آن تغییر عقیده‌ها چندان حساسیت برانگیز نبود، در حالی که ماجرای سال ۵۴ تنها تغییر عقیده

نبود، بلکه مصادره یک سازمان مذهبی که بافدا کردن جان و مال افراد معتقد به آن شکل گرفته بود و کشتن اعضای مذهبی آن، کاری غیر انسانی و ظالمانه بود. کسانی که تغییر عقیده داده بودند اگر بدون دست زدن به این جنایات کناره گرفته و برای خود روابط دیگری برمی‌گزیدند مسئله در حد اختلاف فکری و فلسفی باقی می‌ماند، اما آنها مسائل اعتقادی را با گرایش‌های سیاسی، ویژگی‌های ناپسند و کینه‌های فردی پیوند زدند. مأموریت جدید ساواک فعال شدن روی همین ویژگی‌های ناپسند، کینه‌ها و تعقیب آنها بود.



محمد محمدی: "در این موقع ساواک با دُمش گردو می‌شکست و خوشحال و سرمست بود که اتفاقی افتاده که به بهانه آن می‌تواند همه نیروهای مبارز را متلاشی کند..." "آقایان طالقانی، منتظری و هاشمی رفسنجانی همگی از اینکه ساواک از این قضیه بهره‌برداری می‌کرد ناراحت بودند." (۱)

عزت‌الله شاهی: "ساواک بعد از این مرحله روی روحانیون خیلی کار کرد. آنها را از قصر، کمیته و جاهای دیگر در بند یک‌اومین جمع کرد و بر آنها فشار آورد تا علیه مجاهدین موضع بگیرند و حتی علیه مجاهدین و مبارزه مسلحانه مقاله بنویسند و سخنرانی بکنند..." (۲)

در رابطه با معضل مار کیست شدن بچه‌ها، بعضی افراد از تباطؤ نزدیک با مار کیست‌ها را علت اصلی و ریشه‌ای می‌دانستند. آنها جداسازی روابط و مناسبات از مار کیست‌ها

را عاملی برای مصونیت مسلمان‌ها می‌شمردند و تلاش کردند و سرانجام فتوایی از چند نفر از علمای حاضر در زندان گرفتند که چند حکم در آن صادر شده بود، از جمله مار کیست‌ها را نجس اعلام کرده و زندگی مشترک با آنها را نادرست دانسته بود. براساس این فتوا برخی به جداسازی مناسبات مشترک زندان و مرزبندی با مار کیست‌ها همت گماشتند. اسدالله بادامچیان که خود چنین عقیده‌ای داشته شرح اقدامات خود و مشاهداتش را در این زمینه در خاطرات خود بازگو کرده است. (۳)

صدور فتوا، از روی اعتقاد بود و معتقدان به آن نیز از همین موضع عمل می‌کردند، اما ساواک از این اختلاف بهره‌برداری زیادی کرد. یکی از کارهای آنها پخش این فتوا در زندان‌های مختلف و جریان‌سازی روی آن بود.

محمد محمدی که آن زمان در زندان اوین خود شاهد این اقدامات بود از آن روزهای تلخ چنین یاد می‌کند: "...بنابر این زمینه‌های صدور فتوا همه اینها بود که با کمال تأسف ساواک بسیار زیرکانه و هوشیارانه از آن سود برد، طوری که رسولی دم به دم می‌آمد در بند و حرف می‌زد. او از غندی (۴) جزوه تغییر ایدئولوژی را در اختیار روحانیون قرار داده بودند تا آنها را به موضع علیه مجاهدین بکشانند. ساواک خطش این بود که هم بین مذهبی‌ها و غیر مذهبی‌ها و هم بین سازمان مجاهدین و روحانیون تضاد و اختلاف ایجاد کند." (گفت و گو با محمد محمدی گرگانی، آذر ۱۳۸۳) (۵)

محمد مهدی جعفری: "شهید عراقی گفته است که این منشور را آقایان روحانی (بند یک) امضا کردند و بعد ساواک به شدت یافتن ماجرا کمک کرد..."

شهید عراقی به جعفری گفته است: "روزی رسولی آمد به بند ما که بند دوم بنود و گفت گوشستان را خوب باز بکنید. تعدادی از شما را ما می‌بریم به بند یک. در آنجا از آقایان روحانی هر چه شنیدید در گوشستان جا می‌دهید. بعد شما را می‌آوریم به بند دو تا برای دیگران آنچه را شنیده‌اید تعریف بکنید. اگر این کار را به وجه احسن انجام دادید ما شما را آزاد می‌کنیم." (۶)

محمد محمدی: "رسولی دم به دم می‌آمد در بند و حرف می‌زد، او و از غندی جزوه تغییر

ایدئولوژی را در اختیار روحانیون قرار داده بودند تا آنها را به موضع علیه آنها بکشانند. ساواک خطش این بود که هم بین مذهبی ها و غیر مذهبی ها و هم بین سازمان و مجاهدین و روحانیون تضاد و اختلاف ایجاد کند. (۷)

عبدالمجید معادیخواه: "همه چیز در جهت ابراز تأسف نسبت به این قضیه بود و هیچ نشانی از دوگانگی و گرایش های مختلف نبود، تا وقتی که یک مجموعه دیگر را که حدود سی نفر می شدند وارد این بند کردند. این کار ساواک بود برای اینکه از فضای به وجود آمده نهایت سوء استفاده را برای ضربه زدن به مبارزان بکند." (۸)

تمامی خبرها و صحبت هایی که مربوط به اختلافات میان نیروها بود توسط نفوذی ها و جاسوس های ساواک گزارش می شد و کارشناسان امنیتی بر مبنای آن طرح و نقشه می چیدند که چگونه شکاف ها را دامن زنند.

بازجوها پیشتر به زندانیانی که محکوم شده بودند و دوران حبس خود را می گذراندند کاری نداشتند و نیروی عمده شان را صرف افرادی می کردند که تازه بازداشت شده بودند. تنها وقتی سراغ زندانیان پیشین می رفتند که مطلب جدیدی مربوط به آنها لو رفته باشد، اما پس از مسئله تغییر ایدئولوژی بخش عمده ای از نیروی بازجوها روی مسائل زندانیان سابق متمرکز شد. مرتب افرادی را می خواستند و با آنها صحبت می کردند. خودشان به زندان سر می زدند و نقش بازی می کردند.

عزت الله شاهی: "ساواک در اوین واقعاً فعال بود. در هر شب و روز یکی دو نفر از بچه ها را برای سؤال و جناب می بردند. بعضی حرف می زدند و از داخل بند خبر می دادند..." (۹)

مأموران ساواک نه تنها به فضا سازی و اختلاف افکنی در زندان ها پرداختند، بلکه برای کل جامعه و جنبش نیز برنامه داشتند. رسولی از یک سو سراغ مارکسیست ها می رفت و به آنها می گفت این مذهبی ها مرتجعند و با علم و تمدن مخالفند، ولی ما گرچه با افکار شما مخالفیم، اما به هر حال شاه صنایع را توسعه می دهد و این باعث ازدیاد کارگران می شود و به نفع شماست. از آن سو سراغ مذهبی ها می رفت و به آنها می گفت این مارکسیست ها خدا نشناسند، اگر حاکم شوند همه شما را می کشتند، ولی شاه شیعه

است و حداقل به نماز و روزه شما کاری ندارد. حالا هم دیدید شما این قدر زحمت کشیدید آخر آنها آمدند تشکیلات شما را هم زدند و شریف واقفی را هم کشتند. (۱۰)

از هر دو جناح افرادی را به طور مرتب احضار و با آنها بحث می کردند. عزت شاهی شرحی از این گفت و گوها را در خاطرات خود آورده است. (۱۱)

این بخش از کار ساواک در زندان ها رصد شده و توسط زندانیان قابل مشاهده بود. طبیعی است این سازمان در بیرون از زندان با نفوذی که در میان نیروها و اقشار مختلف داشت نیز همین مأموریت را دنبال کرده و در هر کجا می توانست در جهت تشدید این تضادها تلاش



آرش (فریدون توانگری)

پیش از انقلاب در دوران مبارزه علیه استبداد حاکم، همه نیروهای سیاسی دست کم به خاطر دشمن مشترک نوعی احساس نزدیکی و اشتراک داشتند. وجوه تمایز و اختلافات فیما بین چندان پررنگ نمی شد، اما در دورانی اختلافات ایدئولوژیک اهمیت یافت و در این دوره ابتدا تضاد مذهبی ها با مارکسیست ها کلید خورد

می کرد.

### گسترش کشمکش به جامعه

ساواک کاملاً حساب شده اختلافاتی را که میان طرفین وجود داشت دامن زده و به کینه و دشمنی تبدیل می کرد، اما این ماجرا به همین جا ختم نشد. کار عمده ساواک بهره برداری از این اختلافات در رابطه با کل جنبش بود. فاز بعدی کشاندن این اختلافات به سطح جامعه بود. در سال ۵۶ و ۵۷ که جنبش مردمی در جامعه ایران در حال اوج گیری بود در درون زندان ها آنچه در حال گسترش بود اختلافات فکری و سیاسی میان نحله های مختلف مذهبی، مارکسیست و گرایش های مختلف هر یک از این نحله ها با یکدیگر بود. نمونه ای از نفاق افکنی ها در پی می آید:

۲۲ مرداد ۱۳۵۵ در زندان اوین محمد کجویی با یکی از زندانیان، پیرامون فتوای هفت نفر از علما درباره جدایی مسلمانان از کمونیست ها صحبت کرده است. یکی از عوامل نفوذی ساواک در زندان که در جریان این صحبت ها قرار گرفته موضوع را به اداره ساواک گزارش می دهد. در پایان این گزارش مقام امنیتی با عنوان مستعار "یکشنبه" چنین نظر داده است:

"با توجه به موارد فوق و تأیید صداقت شبیه (گزارشگر عامل ساواک) به استحضار می رساند در صورت تصویب، چند نفر از زندانیان مذهبی که محکوم میباشند تمام شده با تهیه طرح لازم برای انتشار موضوع فتوای طالقانی از زندان آزاد گردند تا بتوان از این مسئله بهره برداری نمود. ضمناً شبیه برای کسب خبر و جلب اعتماد زندانیان توجیه گردیده است." (۱۲)

این سند که نمونه های مشابه دیگری نیز دارد نشان می دهد برنامه ساواک برای ابر کردن انقلاب این بوده که با کشاندن مسائل درون زندان به بیرون و سطح اجتماع، اختلافات را دامن زده و تشدید کند. نکته ظریفی که در این سند به چشم می خورد اشاره به موضع آیت الله طالقانی است. مخبر نفوذی ساواک در گزارش خود اشاره می کند که آیت الله طالقانی از اینکه رژیم سوء استفاده می کند نگران است. طبیعی است ساواک با خط مشی جدید خود نسبت به عنصری که مانع گسترش اختلافات هستند حساسیت داشته باشد. همچنان که طبیعی



است در پی شناسایی عناصری باشد که برای تشدید اختلافات انگیزه و استعداد داشته باشند، اما ساواک این مشی را تنها در مورد تضاد مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها به کار نبرد، بلکه هر جا اختلافی می‌یافت به تشدید و گسترش آن می‌پرداخت؛ کافسی بود بهانه‌ای پیدا شود. قتل آیت‌الله شمس آبادی در سال ۱۳۵۵ یکی از سوزنده‌های دندان‌گیر برای مشی جدید ساواک بود. مأموران ساواک با دقت دیدگاه‌های روحانیون مخالف و موافق را رصد کرده و گزارش می‌کردند و کارشناسان امنیتی ساواک روی اختلاف نظرها بر نامه‌ریزی می‌کردند. سند زیر یکی از نمونه‌های این موضوع است:

۲۲ فروردین ۱۳۵۵ یکی از منابع ساواک گزارشی از نظرات مراجع و پیروان آنها درباره قتل شمس آبادی تهیه کرده و کارشناس ساواک زیر این گزارش، اقدامات لازم را دیکته کرده است: "... همان‌طور که قبلاً هم پیش‌بینی شده بود فعلاً در روز ۲۱ و ۲۲/۱/۲۵ درس‌های حوزه به مناسبت فوت شمس آبادی تعطیل شده. با توجه به اینکه اذهان عمومی بخصوص روحانیون متوجه این نکته است که قتل به وسیله طرفداران خمینی انجام شده موقعیت مناسبی است که با انعکاس موضوع به نحو صحیح و معقول در جراید از این پیش‌آمد علیه طرفداران خمینی و مارکسیست‌های اسلامی بهره‌برداری گردد..." (۱۳)

یکی دیگر از موضوعاتی که عناصر ساواک در آن وارد شده و فعالیت زیادی برای دامن زدن به اختلافات کردند، اختلاف دکتر شریعتی با روحانیان بود. در سال ۱۳۵۶ مرحوم مطهری و مرحوم بازرگان نامه مشترکی در نقد آثار دکتر شریعتی منتشر کردند. این نامه در آن شرایط در میان جوانان و دوستان شریعتی بازتابی منفی پیدا کرد و موجب کدورت شد. مهندس بازرگان بار دیگر نامه‌ای منتشر کرد تا آثار سوء نامه اولی را از میان ببرد و قدری اختلاف فروکش کند. ساواک بلافاصله در این زمینه فعال شده و به توزیع نامه اول اقدام می‌کند تا اختلاف فروکش نکند. سند زیر حاکی از این ماجراست:

در باره: نامه مهدی بازرگان و مرتضی مطهری در مورد آثار علی شریعتی؛  
مهدی بازرگان در نامه اخیر خود چنین عنوان نموده بود با تعجب و تأسف تمام مشاهده شد

**ماجرای سال ۵۴ تنها  
تغییر عقیده نبود، بلکه  
مصادره یک سازمان مذهبی  
که با فداکردن جان و مال  
افراد معتقد به آن شکل  
گرفته بود و کشتن اعضای  
مذهبی آن، کاری غیرانسانی  
و ظالمانه بود. کسانی که تغییر  
عقیده داده بودند اگر بدون  
دست زدن به این جنایات  
کناره گرفته و برای خود روابط  
دیگری برمی‌گزیدند مسئله در  
حد اختلاف فکری و فلسفی  
باقی می‌ماند، اما آنها مسائل  
اعتقادی را با گرایش‌های  
سیاسی، ویژگی‌های ناپسند و  
کینه‌های فردی پیوند زدند**

برخلاف آنچه منظور بوده، موضوع جنجال و اتلاف وقت طبقات مختلف و موجب انصراف آنها در مسائل اساسی و حیاتی و وسیله بهره‌برداری افراد و دستگاه‌های مغرض گردیده است.

... مراتب به عرض رسید و تیمسار ریاست ساواک پی‌نوشت فرموده‌اند: "یک نسخه از نامه اولیه را به دست آورید اگر نذارید فتوکپی شود به حد زیاد در داخل و خارج بین دانشجویان پخش شود."

در اجرای اوامر صادره اقدام و از طریق اداره کل پنجم ۴ هزار برگ از روی نامه مذکور تهیه که ترتیب توزیع آن در داخل و خارج کشور داده شده است... (۱۴)

تکثیر ۴ هزار برگ از این نامه طبعاً مسئله راه میان‌اقتضای زیادی می‌کشاند و بحث‌ها و حساسیت‌های گروه زیادی را برمی‌انگیخت که جمع کردن آن بسیار مشکل می‌شد.

**پیروزی ما بر دشمن، تبدیل "ما" به "من"**

با همه این ترندهای تفرقه‌افکن، ساواک نتوانست خود را نجات دهد. شدت خشونت‌های پیشین چنان کینه‌ای در دل ملت کاشته بود که دیگر هیچ مصالحه‌ای میسر نمی‌شد. رژیم

سقوط کرد، اما خط مشی تشدید اختلاف نیز نهادینه شده و در مسیری افتاده بود که روابط میان نیروهای سیاسی روز به روز وخیم‌تر می‌شد. نیروها در این دوران به دو دسته کلی تقسیم می‌شدند: برخی از تشدید تضادها نگران بودند و تلاش می‌کردند وحدتی نسبی ایجاد کرده و با وجود اختلاف نظرها بر مشترکات کلی و اصولی پای فشرند. اینان بر گفت‌وگو، برخورد فکری و انتقادی تکیه می‌کردند، اما از روش‌های انحصار طلبانه نفی، طرد و تخریب یکدیگر ابا داشتند. آنها خطر بروز برادر کشی و باز تولید استبداد را می‌دیدند. مهدی عراقی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله منتظری و... از جمله این افراد بودند. در مقابل کسانی هم بودند که به تنها چیزی که می‌اندیشیدند حذف رقیب و مخالفان فکری خود بود. مسعود رجوی یکی از این افراد بود، او خود را معیار حقانیت می‌پنداشت و به چیزی جز نفی و نابودی مخالفان راضی نمی‌شد. در جناح مقابل وی نیز چنین کسانی یافت می‌شدند. در چنین فضایی دسته اخیر از هر گونه ستیزه‌جویی و تقابل استقبال می‌کردند که این موضوع خود داستان مستقلی دارد، اما بحث ما درباره نقش ساواک در این زمینه بود. طبعاً به ذهن می‌رسد که بساط ساواک در ۲۲ بهمن برچیده شد و سخن گفتن از آن پس از سرنگونی شاه توهمی بیش نیست، اما شواهد حاکی از آن است که ماجرا به همین سادگی تمام نمی‌شود.

### فضای پس از پیروزی

اتفاقی که با سرنگونی رژیم استبدادی پهلوی در ۲۲ بهمن اقتصاد، تغییر فضای ذهنی نیروهای سیاسی و عموم مردم بود. تا روز پیش از آن، همه اذهان نگران و متمرکز بر واکنش‌های احتمالی نهاد‌های سرکوبگر رژیم بودند. دشمن مشترکی وجود داشت که هیچ‌کس به تنهایی قادر به مقابله با آن نبود، اما فردای ۲۲ بهمن که ظاهر ساواک شاه منحل شده و ارتش اعلام بیطرفی کرد، ناگهان برخی احساس بی‌وزنی کردند. تا دیروز هويت این نیروها در مبارزه با دشمنی سترگ معنی می‌شد. با رفتن این دشمن این هويت دچار مشکل می‌شد. همه عادت کرده بودند با عاملی بیرونی درگیر باشند و نارسایی‌ها و ضعف‌ها را ناشی از دشمن بدانند. در فضای پس از پیروزی انقلاب که دیگر دشمن مشخصی رو در رو نبود،

انگشت اتهام به سوی خودی هانشانه می‌رفت. این زمینه‌ها بهترین فرصت را به دشمنانی داد که حیات و بقایشان در دامن زدن به تضادها بود. کشمکش‌های درونی بالا گرفت. نیروهایی که تا چندی پیش در کنار هم علیه استبداد حاکم مبارزه می‌کردند اینک انگشت اتهامشان علیه یکدیگر بود و دیگر به جز رقیب کسی را نمی‌دیدند.

اکنون این ادعا که در تنش‌های درون انقلاب پس از پیروزی، باز هم عوامل ساواک نقش داشته‌اند به توهم متهم می‌شود، از این رو برای بررسی این فرضیه باید به اسناد و مدارک قابل اعتنا رجوع کرد.

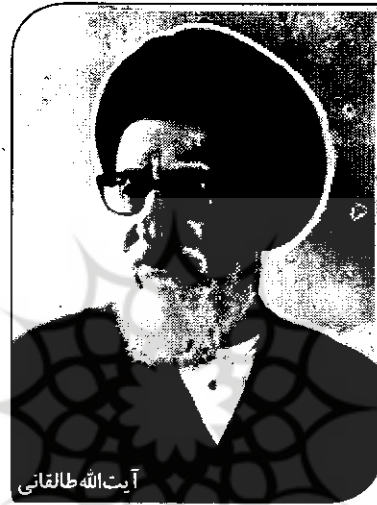
### ساواک پس از پیروزی

درست است که ساواک در ۲۲ بهمن ساقط شد، اما این سقوط درباره مناسبات اداری و تشکیلاتی امری قطعی و حتمی بود، در حالی که عناصر بجا مانده و نیروی انسانی وابسته به آن با همان خط و ربط زنده و فعال بودند.

پیش از پیروزی انقلاب بعضی مقامات عالی ساواک به خارج از کشور گریختند. گروهی نیز ماندند و به تلاش‌هایشان ادامه دادند تا شاید در کنترل اوضاع موفق شوند. اسناد نشان می‌دهند تا ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ یعنی دو روز پیش از سقوط رژیم شاهنشاهی، ساواک فعال بوده است. پس از پیروزی انقلاب تعدادی از بازجویان و مقامات ساواک به صورت مخفی در تهران و دیگر شهرها ماندند. آنها مسلح بودند و به صورت تیمی با هم ارتباط داشتند. خسرو آزموده بازجو پسر تیمسار آزموده، آیرم رئیس کمیته مشترک، همایون کاویانی بازجو، جلیل اصفهانی، توانگر معروف به آرش و بهمن نادری پور معروف به تهرانی از آن جمله بودند که دو نفر آخر مدتی بعد دستگیر شدند. یکی از این افراد پس از سرنگونی رژیم به همکار ساواکی‌اش گفته بود ما باید یکسری انفجار در سطح شهر به وجود آوریم، دولت جدید عاجز می‌شود و نمی‌تواند

با این زوئند مقابله کند، آن وقت به متخصص امنیتی نیاز پیدا می‌کند و چون خودشان در این زمینه تجربه ندارند، مجبور می‌شوند سراغ مایابیند. در شهرهای کوچکتر نیز هر یک از عناصر ساواک می‌کوشیدند بارخنه در نهادهای نورس انقلاب یا نیروهای سیاسی هم هویت خود را پنهان کنند و هم اهداف خود را پی بگیرند. نگارنده خود شاهد بود که چند هفته پس از پیروزی انقلاب بر در و دیوار شهرستان با

رنگ و خط درشت می‌نوشتند "سه شنبه آینده شروع مبارزه مسلحانه"؛ شعاری که برای همه مبهم و در عین حال نگران کننده بود. در حضور روحانی شهر این مسئله مطرح شد که این شعارها کار چه گروهی است؟ پیش از اینکه کسی اظهار نظر کند، عنصری که پیش از پیروزی، با ساواک همکاری داشت پیش افتاده و با قاطعیت عنوان کرد کار مجاهدین خلق است. این در شرایطی بود که آنها هنوز امام خمینی را رهبری ضد امپریالیسم معرفی کرده و حداقل در ظاهر، خود را مدافع ایشان و انقلاب نشان می‌دادند و خطشان نه تنها درگیری نبود، بلکه بیشتر جلب



آیت الله طالقانی

اعتماد و کسب پایگاه بود. بنا به ضرب المثلی که تا چوب را برمی‌دارند گره به دزد در می‌رود، به ذهن رسید که نوشتن این شعارها کار همین عوامل ساواک باشد، اما این گمان قابل اثبات نبود، بعدها با کنار گذاشتن سایر فاکت‌ها این گمان به یقین نزدیک شد. در فضای پس از پیروزی کسی گمان نمی‌کرد عوامل ساواک عامل این ناامنی‌ها باشند. نیروهای رقیب هر حادثه‌ای را از چشم یکدیگر می‌دیدند.

### نامه تهرانی به طالقانی

چندی بعد بهمن نادری پور (تهرانی) شکنجه‌گر معروف ساواک در حالی که مسلح بود به صورتی غافلگیرانه در مخفیگاه خود توسط چند نفر از جوانان انقلابی دستگیر شد. آرش، بازجوی خشن ساواک نیز در همین خانه بود. تهرانی وقتی به پایان خط رسید در زندان مدعی شد که از همه کارهای گذشته پشیمان است و تنها درخواست او فرصت یافتن برای جبران گذشته است. در این راستا وی به عنوان

کارشناس امنیتی به طرح مسائلی پرداخت که در آن شرایط جای تأمل بسیار دارد.

تهرانی از زندان نامه‌ای سرگشاده خطاب به آیت الله طالقانی و آیت الله لاهوتی نوشت که در بیرون منتشر شد. آن نامه خواننده را به این جمع‌بندی می‌رساند که مهمترین و اصلی ترین دشمن انقلاب، گروه‌های سیاسی چپ، مجاهدین و کمونیست‌ها هستند. این در حالی بود که آیت الله طالقانی بر کم کردن درگیری‌ها، تنش‌ها و ایجاد فضای مسالمت آمیز میان نیروها تأکید می‌کرد و امام خمینی همچنان بر لزوم ادامه مبارزه علیه ابادی رژیم سابق تأکید داشت. حتی آیت الله طالقانی یک روز پس از آزادی از زندان به لطف الله میثمی - که او هم تازه از زندان آزاد شده بود - گفتند به دوستانان توصیه کنید که مسائل و اختلاف‌های درون زندان‌ها را به دلیل محدودیت‌های خاص خودشان به درون انقلاب وسیع مردمی نکشاند. وی راه حل مبارزه با این گروه‌ها را در تشکیل سازمانی اطلاعاتی شبیه ساواک دانسته و اعلام کرد از تجربیات وی در این زمینه استفاده شود.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- خاطرات عزت شاهی، تدوین و تحقیق: محسن کاظمی، انتشارات سوزمه مهر، چاپ اول ۱۳۸۵، ص ۶۰۶
- ۲- همان، ص ۵۵۹
- ۳- همان، صفحات ۵۹۹ تا ۶۵۹، خاطرات اسدالله بادامچیان، نور شماره ۸، ۱۳۴۴، بادامچیان، اسطوره و مقاومت، ۹۵.
- ۴- سولی و ازغندی نام مستعار بازجوهای ساواک بود.
- ۵- خاطرات عزت شاهی، ص ۶۰۱
- ۶- خاطرات محمد مهدی جعفری، سازمان مجاهدین خلق از درون، گفت و گو از سید قاسم یاحینی، نشر نگاه امروز، ۱۳۸۳، ص ۱۷۱ تا ۱۸۱.
- ۷- گفت و گو با محمد محمدی گرگانی، آذر ۱۳۸۳ - خاطرات عزت شاهی، ص ۶۰۱
- ۸- خاطرات عزت شاهی، ص ۶۰۳
- ۹- همان، ص ۴۱۸.
- ۱۰- همان، ص ۴۱۶.
- ۱۱- همان، صفحات ۴۱۴ تا ۴۲۱.
- ۱۲- پیشکوت انقلاب "شهید حاج مهدی عراقی"، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تیرماه ۱۳۷۸، ص ۲۴۷، سند شماره ۱۰۶۶۴/۱۰۳۸۱/۱۰۶۶۴ در تاریخ ۱۳۵۵/۹/۲۲.
- ۱۳- شریعتی به روایت اسناد ساواک، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد دوم، ص ۵۰۷
- ۱۴- شریعتی به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، ص ۴۳۱